

انقلابی علیه مارکسیسم؟

اندیشه‌هایی پیرامون انقلاب اکتبر، به مناسبت نودمین سال

بهمن شفیق

بیست یکم آبان ماه هشتاد و شش

"برای این که انقلاب ملتی و رهایی طبقه‌ای از جامعه بورژوازی بر هم منطبق شوند، برای این که رسته‌ای به مثابه رسته تمام جامعه تلقی گردد، می‌بایست بر عکس تمام نارسائی‌های جامعه در طبقه دیگری متمرکز و رسته معین دیگری به مثابه رسته عمومی انزجار و تجسم محدودیت همگانی باشد، می‌بایست عرصه ویژه‌ای از جامعه به مثابه عرصه آشکار جنایت تلقی شود به گونه‌ای که رهایی از این عرصه به مثابه رهایی همگانی نمودار گردد. برای این که رسته‌ای به بهترین وجهی رسته رهایی باشد، باید رسته دیگری بر عکس رسته آشکارستمگری باشد."

مارکس، نقد فلسفه حق هگل

اکتبر ۱۹۱۷ تاریخ بشریت معاصر را دگرگون کرد. اهمیت انقلاب کارگران روسیه برای تاریخ معاصر اگر بیشتر از اهمیت جنگ ماراتن بین ایران و یونان و انقلاب فرانسه نبود، کمتر از آنها نیز نبود. با پیروزی آتن در جنگ ماراتن راه بر تکامل فرهنگ درخشان یونان باستان گشوده شد و بشریت وارد یکی از پیشروترین دوره‌های حیات خود گردید. با انقلاب فرانسه ناقوس مرگ جهان خفته قرون وسطایی و آغاز یکی از متحول‌ترین دوره‌های تاریخ بشر به صدا در آمد. با اکتبر طبقه‌ای وارد تاریخ شد که تمام تاریخ تاکنونی بشر را کله پا کرد. اکتبر اما از جنگ ماراتن و نبرد باستیل متمایز بود. متمایز بود از این رو که اکتبر بشارت آغاز تاریخ واقعی بشر و پایان دوران پیشا تاریخی مبارزه طبقاتی بود. اگر تاریخ واقعی بشر هنگامی نوشته می‌شود که از طبقات اثری بر جا نمانده باشد، پس تمام تاریخ تاکنونی را، تاریخ مبارزات طبقاتی، باید در حکم پیشاتاریخ حیات اجتماعی بشریت به حساب آورد. اکتبر پیش درآمد این تاریخ، و فقط پیش درآمد آن، را نوشت. افتخار تحریر این پیش درآمد برای همیشه به نام پرولتاریای انقلابی روسیه ثبت شده است. نه شکست بعدی کارگران روسیه در بنای جامعه سوسیالیستی انسانهای آزاد و نه هیچ درجه‌ای از بربریت حاکم بر قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم تغییری در این واقعیت تاریخی نمی‌دهند. انقلاب اکتبر درحافظه تاریخی بشریت ثبت شده و پاک شدنی نیست. هر کنش انقلابی و هر واکنش ارتجاعی در هر گوشه جهان معاصر از انقلاب اکتبر متأثر است و هنوز هم متأثر خواهد ماند.

اهمیت اکتبر فقط از آن رو نیست که انقلابی پیروزمند بود. بیشتر از آن روست که یک انقلاب به معنای دقیق کلمه بود. اکتبر محل تلاقی بنیادی‌ترین تضادهای نظام معاصر و تبلور انکشاف کامل مبارزه طبقات اصلی جامعه سرمایه‌داری بود. نه از آن رو که روسیه پیشرفته‌ترین جامعه سرمایه‌داری معاصر بود، بل از آن رو که در نظام جهانی سرمایه‌داری، مرزی بر انتقال تضادهای طبقاتی از جامعه‌ای به جامعه دیگر نیست. آنچه در روسیه ۱۹۱۷ واقع شد تنها تقابل پرولتاریا و طبقات حاکمه روسیه نبود. دو سوی این نبرد دو نیروی اصلی نظام سرمایه‌داری معاصر را تشکیل می‌دادند، همچنان که جنگ بورژوازی انقلابی فرانسه در انقلاب کبیر با ارتجاع سلطنتی جنگ کل

بورژوازی انقلابی اروپا و جهان آن زمان با کل ارتجاع فئودالی را به نمایش می گذاشت. روسیه ۱۹۱۷ کانون اصلی و پیشرفته ترین جبهه مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری آغاز قرن بیستم بود. قدرت انفجاری انقلاب اکتبر نیز در همین خصلت جهانی آن بود. پرولتاریای روسیه صدای رسای کل طبقه کارگر معاصر در مبارزه با جبهه واحد ارتجاع سرمایه داری و همه بقایای نظامات طبقاتی کهنه تر بود که اکنون زیر پرچم بورژوازی به حیات خود ادامه می دادند. تکوین این دو قطبی فقر و ثروت، نکبت و لذت و محروم و صاحب امتیاز محصول کار هیچ حزب و گروهی نبود. این محصول تاریخی طولانی از ستمگری آشکار طبقات حاکم بود که در پرتو جنگی امپریالیستی شتابی بی سابقه به خود گرفت. این شتاب در همه کشورهای درگیر در جنگ به وقوع پیوست. در روسیه اما عمق آن از همه جا بیشتر بود. در روسیه بود که نخست تزاریسم و در فاصله کوتاه هشت ماهه ای بورژوازی نوپای آن تبدیل به " رسته عمومی انزجار و تجسم محدودیت همگانی" شده و پرولتاریای انقلابی به مثابه "رسته رهائی" در مقابل جامعه ظاهر شد. این روندی بود عینی. بدون چنین انکشافی هیچ سخنی از انقلاب اکتبر نمی توانست در میان باشد. انقلاب اکتبر محصول حزب بلشویک نبود، محصول تاریخی از انکشاف مبارزه طبقاتی بود که حزب بلشویک تنها بخشی از آن را تشکیل می داد. اما کدام بخش؟

"ایراد اصلی تمام ماتریالیسم تاکنونی ... در آن است که شیء، واقعیت، حسیت تنها در شکل موضوع یا مشاهده ادراک می شود، نه به مثابه فعالیت حسی، [نه به گونه ای] ذهنی. به همین دلیل نیز تکامل وجه فعال [اندیشه]، بر خلاف ماتریالیسم، از سوی ایده آلیسم صورت گرفت - اما صرفاً به گونه ای انتزاعی، چرا که ایده آلیسم طبیعتاً فعالیت واقعی و حسی را آنگونه که هست نمی شناسد."

زمانی مارکس پیش بینی کرد که سوسیالیسم برای نخستین بار در انگلستان، به مثابه پیشرفته ترین کشور صنعتی، عروج خواهد کرد. اکنون و در سال ۱۹۱۷ انقلاب در روسیه اتفاق می افتاد. پرولتاریای پیشرو یکی از عقب مانده ترین کشورهای سرمایه داری اروپا پرچم سوسیالیسم را برافراشته بود. آیا این انقلابی علیه مارکسیسم نبود؟ برای مرتجع ترین بورژواها اکتبر نه انقلاب که کودتا بود. این اما خطرناکترین تبیین از اکتبر نیست. خطرناکترین تبیین همانی است که اکتبر را به مثابه انقلابی علیه مارکسیسم و نه در تأیید آن قلمداد می کند و در این تبیین از خود مارکس نیز استمداد میطلبد. اکتبر منتقدان بیشماری دارد، همانگونه که طرفداران بیشمارتری. انبوهی از این منتقدان با هر تفاوتی در تحلیل بر این متفق اند که انقلاب اکتبر با آموزه مارکسیسم خوانائی نداشته و انقلابی است علیه مارکسیسم.

انقلاب در این دیدگاه نه محصول انکشاف مبارزه طبقاتی، بل محصول رشد نیروهای مولده است و مارکسیسم نیز آموزه شناخت رشد نیروهای مولده در جامعه سرمایه داری. جدال بر سر تفسیر اکتبر نیز یکی از عرصه های جدالی وسیعتر حول تبیین تاریخ بشر به طور کلی و تکامل جامعه سرمایه داری به طور ویژه است. میتوان ادعا کرد که بر اساس مارکسیسم انسان محصول تاریخ است. بر این اساس انسان سازنده سوسیالیسم باید در درجه اول در انگلستان و سپس در فرانسه و آلمان ظهور میکرد که تاریخی از رشد مناسبات سرمایه داری را پشت سر داشتند. اما این انسان در روسیه ظهور کرده بود. اگر این انسان نمی توانست سازنده سوسیالیسم باشد و به خطا خود را انسان سازنده سوسیالیسم می دانست، پس چرا اصلاً ظهور کرده بود؟ این نقض مارکسیسم است که ظهور این انسان را در جایی دیگر پیش بینی کرده بود. اگر هم چنین انسانی موفق به ساختن سوسیالیسم می شد که این نیز باز نقض مارکسیسم است.

پس به هر صورت اکتبر انقلابی است علیه مارکسیسم.

اما استناد این دیدگاه به مارکسیسم بیش از آن که بیانگر نارسائی مارکسیسم یا نقض آن توسط انقلاب اکتبر باشد، فقر تاریخی خود این منتقدین را برملا می‌کند. واقعیت نزد مارکسیسم پیش از هر چیز فعالیت حسی، ذهنی خود انسان است. انسانی تاریخی که هم سازنده تاریخ است و هم این تاریخ را به گونه‌ای می‌سازد که پیش رو می‌یابد. این روح مارکسیسم است که نزد مارکس از زمان آغاز نقد هگل ظاهر می‌شود و با عبارت معروف "تئوری هنگامی که توده گیر می‌شود تبدیل به نیرویی مادی می‌گردد" پدیدار می‌شود و در تزه‌های فوئرباخ به فشرده‌ترین شکلی بیان می‌گردد و به مثابه خط سرخی همه آثار برجسته مارکس را به هم پیوند می‌دهد و در کاپیتال با تبیین سرمایه به عنوان رابطه‌ای اجتماعی به اوج خود میرسد. همین خط سرخ مارکسیسم است که یک بار دیگر در بلشویسم نمایان می‌گردد. بلشویسم تبلور این حکم درخشان است که "فلاسفه تاکنون جهان را تعبیر کرده اند، مسأله اما تغییر آن است". بلشویسم نه نقد مارکسیسم، بل همان پراتیک تغییر دهنده جهان بر بستر داده شده و همان "فعالیت حسی" تزه‌های فوئرباخ است. پیش بینی مارکس در مورد ظهور سوسیالیسم در انگلستان اما بر متن شرایطی واقع گردید که هنوز نشانه‌ای از تکوین پراتیک دگرگون‌کننده جهان معاصر در نقطه‌ای دیگر مشاهده نمی‌شد. در آن پیش بینی آنچه در مرکز توجه قرار داشت مبانی مادی تکوین پراتیک انسانی مورد نظر مارکس بود و نه خود آن پراتیک. اگر آن پیش بینی بدون چنین پراتیکی به وقوع می‌پیوست، مارکسیسم نقض شده بود. با این همه در همان پیش بینی نادرست نیز تیزبینی داهیان‌ای نهفته است. اگر انگلستان به دلیل گستردگی و تعمیق مناسبات سرمایه‌داری از مناسبترین مبانی مادی برای حرکت به سمت سوسیالیسم برخوردار بود، می‌شد از آن این را نیز دریافت، که در فقدان چنین شرایط مناسبی خیزبه سوی سوسیالیسم با دشواریهایی به مراتب عظیم‌تر روبرو خواهد بود. و در روسیه چنین نیز شد. اما این نیز وجه مشترک همه سوسیالیستهای متعهد به منافع تاریخی طبقه کارگر، از خود مارکس و انگلس تا مارکسیستهای برجسته دوران شکوفائی سوسیالیسم، تا لنین و تروتسکی و لوگزامبورگ و گرامشی، بود که در تعیین‌کننده‌ترین گره‌های مبارزه طبقاتی از اقدام به آن چیزی که ضرورت بود هراسی به خود راه ندادند. این را مارکس در کمون پاریس نشان داده بود که پرولتاریای پاریس درگیر در نبرد مرگ و زندگی ناچار از دست زدن به انقلابی شد که امید چندانی به پیروزی اش وجود نداشت و این را لنین و تروتسکی هم در روسیه نشان دادند که پرولتاریای روسیه در نامناسبترین شرایط دست به انقلاب می‌زد. هنگامی که موجودیت طبقه‌ای و جامعه‌ای با تهدید روبرو می‌شود، هنگامی که پرولتاریا چاره‌ای جز انقلاب ندارد، باید با جسارت تمام به استقبال آن رفت. تکوین شرایط انقلابی ۱۹۱۷، تعمیق و گسترش شکاف طبقاتی، تمرکز "انزجار و محدودیت" در یک قطب و امید به رهائی در قطبی دیگر محصول روندی طولانی از مبارزه طبقاتی در روسیه و بر بستر دورانی متلاطم از مبارزات طبقاتی در سطح جهانی بود. بلشویسم بخشی از این روند تعمیق بود، خالق آن نبود. بدون جسارت انقلابی بلشویسم اما انقلابی نیز به وقوع نمی‌پیوست. پرولتاریای انقلابی روسیه در بلشویسم ابزار تحقق اراده انقلابی خود را یافت.

طبقه کارگر خواهان انقلاب نیست، ناچار از انقلاب است. اکتبر بعدی خواهد آمد. چاره‌ای جز تدارک آن نیست.

بهمن شفیق ۱۲ نوامبر ۲۰۰۷ - ۲۱ آبان ۸۶